

## Analyzing the theory of aesthetic experience of John Dewey

Maryam Ansari, Hasan Ali Bakhtiar Nasr-abadi,

Mohammad Javad Liaghatdar, Khosro Bagheri

<sup>1</sup>Professor, Department of Educational Sciences, Payamnoor University

<sup>2, 3</sup>Associate Professor, Department of Educational Sciences, Isfahan University, Isfahan, Iran

<sup>4</sup>Professor, Department of Educational Sciences, Tehran University, Tehran, Iran

### Abstract

Aesthetic is branch of philosophy discussing about the perception issues including beauty, such as aesthetic experience. John Dewey, a pragmatic philosopher, shared the twentieth century with the possibility of an empirically grounded ethics. There is much to learn from Dewey about how to proceed in an aesthetic experience in quire about morality. Therefore, it is important to explore the relation between Dewey's ethics and his aesthetic experience. This essay with analytical method was an effort to explore this relation. The result showed that aesthetic experience responded to the demand of feeling in difference situations. Therefore, artistic factors of this experience such as feeling, imagination and compassion are the essential components of morality to complete the experience, understanding, and meaning of morality in the people. Moreover, aesthetic experience and moral education are inseparable.

**Keywords:** Experience, Aesthetic, Aesthetic experience

## تحلیلی بر نظریه تجربه زیبایی شناسی جان دیویی

مریم انصاری<sup>\*</sup>، حسنعلی بختیار نصرآبادی، محمدجواد

لیاقت‌دار، خسرو باقری

<sup>۱</sup>استادیار گروه علوم تربیتی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

<sup>۲، ۳</sup>دانشیار گروه علوم تربیتی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

<sup>۴</sup>استاد گروه علوم تربیتی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

### چکیده

زیبایی‌شناسی علمی است که در مورد ادراک مسائل مربوط به زیبایی بحث می‌کند. دیویی، فیلسوف بزرگ تعلیم و تربیت، در قرن بیستم زیبایی‌شناسی را وارد مباحث تعلیم و تربیت کرد. وی با نگارش آثار متعددی پیرامون تجربه و هنر، بر آن شد تا هنر و تجربه زیباشناسانه را به متن جریان زندگی عادی بازگرداند. پژوهش حاضر تلاش دارد تا با تأکید بر مؤلفه‌های زیباشناسانه تجربه از نگاه دیویی، تجربه زیبایی‌شناسی را روشن سازد و ارتباط آن با تربیت را در این اندیشه بیابد. روش مطالعه به صورت تحلیلی است، بدین نحو که پس از توصیف مفاهیم کلیدی، تجربه زیبایی‌شناسی و مؤلفه‌های آن مورد تحلیل قرار گرفته، نقش آن در تربیت بیان شده است. نتایج نشان داد که در تجربه زیبایی‌شناسی عوامل مؤثر و هنرمندانه‌ای مانند احساس، ابراز و تخیل در کنار خردورزی از اجزای ضروری تربیت به شمار می‌آید و موجب تکمیل تجربه، درک، معنی و فهم ارزش در افراد می‌شود. این تجربه منجر به برانگیختن حساسیت و همدردی در بین افراد شده، به بهبود و درک روابط جهان طبیعی و اجتماعی می‌انجامد و رفتار و قضاوت‌های اخلاقی را افزایش می‌دهد.

**واژگان کلیدی:** تجربه، زیبایی‌شناسی، تجربه زیبایی‌شناسی

## مقدمه

اصطلاح زیبایی‌شناسی برای اولین بار در قرن هیجدهم توسط بومگارتن به کار رفت تا اهمیت شناختی را که به واسطه حواس به دست می‌آید، نشان دهد. بعدها این واژه برای ارجاع درکی از زیبایی که از طریق حواس حاصل می‌شود، به کار برده شد. زمانی که کانت آن را برای احکام زیبایی در هنر و طبیعت به کار گرفت، استعمال آن را تداوم بخشید. تا این که دیویی در قرن بیستم، مفهوم زیباشناسی در امر تعلیم و تربیت را مطرح کرد و به روشن کردن رابطه بین تجربه‌های زیبایی‌شناسی و زندگی پرداخت. وی در فلسفه پراگماتیسم خویش، بر روی تمام زمینه‌های منطق، متافیزیک، معرفت‌شناسی، روان‌شناسی و تعلیم و تربیت کار کرد و در نهایت با بیان درک خود از زیبایی‌شناسی و تأکید بر هنر به اوج خود رسید (Zeltner, 1975). از دهه ۱۹۷۰ محققان فلسفه و تعلیم و تربیت توجه روزافزونی به درک و تصدیق اهمیت تحول زیبایی‌شناسی دیویی نشان دادند. آثار (Zeltner, 1975)، (Kupfer, 1983)، (Alexander, 1987)، (Shusterman, 1992-2000)، (Garrison, 1997)، (Jackson, 1998)، (Granger, 2006) همگی با الهام گرفتن از نظرات دیویی در مورد زیبایی‌شناسی، هنر و تربیت، آثار خود را تقویت و ارتقا بخشیدند. محققان تربیتی نیز اخیراً به اهمیت تجربه زیبایی‌شناسی در تعلیم و تربیت پی برده، مقالات و پژوهش‌های کمی و کیفی انجام داده‌اند که اهمیت موضوع را نشان می‌دهد. از جمله آنها (Girod, Twyman & Wojcikiewicz, 2010)، (Kelly & Westwood, 2010)، (Nakamura, 2009) و (Uhrmacher, 2009) را می‌توان نام برد. در این راستا، سؤالات مهمی نظر مربیان را به خود جلب کرد. این که نقش نظریه‌های اخلاق در کسب تجربه چیست؟ عوامل زیبایی‌شناسی چه نقشی در طول فرایند تعلیم و تربیت ایفا می‌کند؟ در پاسخ به این سؤالات، دیویی فیلسوف تأثیرگذار در تعلیم و تربیت، به اقتضای فلسفه طبیعی گرای خویش، در آثار متعدد خود از جمله سنجش ارزش‌ها (1939)، اخلاق و شخصیت (1922)، مدرسه و شاگرد (۱۳۳۳)، تجربه و آموزش و پرورش (1929)، بنیاد نو در فلسفه (1337)، اصول اخلاقی در آموزش و پرورش

(1909) و در نهایت هنر به مثابه تجربه (1980) که به اعتقاد (Hospers, 1958) «یکی از نادر کتاب‌های برجسته در زیبایی‌شناسی جدید و شاید گران سنگ‌ترین کتاب دیویی است» (shayganfar, 2010) اظهار می‌دارد که تجربه زیبایی‌شناسی می‌تواند اعمال و قضاوت‌های اخلاقی را پرورش دهد. بنابر آنچه مشهود است فلسفه دیویی «فلسفه تجربه‌ی روزمره» است که توجه انسان را به محیط پیرامونش جلب می‌کند. به عبارت دیگر، فلسفه دیویی فلسفه انسان معمولی است که با تمام امور جاودانه و ماوراطبیعی بی‌نسبت است. فلسفه ناشکیبایی درباره خیر اعلی است. خیر اعلی که مایه فخر و مباهات فلسفه افلاطون و شارحان اوست. این فلسفه آشکارا در برابر همه فلسفه‌هایی قرار دارد که بر اساس خیر اعلی بنیان یافته‌اند. از همین رو وایتهد کسی که تاریخ فلسفه را در حاشیه فلسفه افلاطون می‌داند، به نحو معترضانه‌ای درباره فلسفه دیویی می‌نویسد: «والایی کار دیویی در بیان تصورات مربوط به عصر حاضر، خطر عقیم کردن اندیشه را افزایش می‌دهد» (Lancaster, 1998; shayganfar, 2010). لذا دیویی برخلاف فلسفه‌های قبلی که احساس را نادیده می‌گرفتند، تلاش کرد احساس را در فلسفه خویش بازسازی کند و آن را به عنوان مایه اصلی تجربه حیات و عامل ارتباط و مشارکت موجود با محیط قلمداد کند. دیویی بر این باور بود که احساس جواز ورود به جهان است و بدون احساس روح و آنچه امر روحانی و ایده‌آل نامیده می‌شود - حتی به فرض وجود داشتن - قابل دستیابی و شناخت نیستند. «احساسات ارگان‌هایی هستند که از طریق آنها مخلوق زنده مستقیماً در جریان جهان قرار می‌گیرد. از طریق این مشارکت و در درون تجربه احساسی اوست که جنبه‌های حیرت‌انگیز، شکوهمند و گوناگون این جهان، بر او واقعیت می‌یابند» (Dewey, 1980).

دیویی با این نظریه، قرن بیستم را با امکان یک زمینه اخلاق تجربی درگیر ساخت (Pappas, 1997). وی صریحاً دو نگرش مصلحت‌گرایانه به اخلاق، نشان داد، نخست این که نقش‌های اخلاقی تثبیت شده نمی‌تواند به عنوان یک امر مطلق و نهایی، موجب اقتدار اخلاق شود و دوم: نیازهای اخلاقی به عامل (انجام‌دهنده) فعل اخلاقی بستگی دارد که

در زندگی نقش مؤثری دارند. زیرا هنر نمی‌تواند بدون توانگری و فعال سازی موقعیت‌ها وجود داشته باشد. زیبایی‌شناسی زمانی که در تواناسازی زندگی جاری شد، حس کنترل را ایجاد می‌کند و محیط آشفته طبیعی را به شکل قابل کنترل تغییر می‌دهد. در نهایت، این که زیبایی‌شناسی حقیقتاً سازش با زندگی است. زیرا این نمونه از شناخت هنگام انجام دادن هدف یا نیاز شخصی انجام می‌گیرد و در این صورت زیبایی «دستیابی به نتایج سودمند قطعی و جلوگیری از نتایج ناخوشایند است» (Dewey, 1916). این گونه است که دو عامل کنترل و هدایت‌کنندگی که مشخصه زیبایی‌شناسی است در اخلاقیات تأثیر گذار است. هنگامی که زیبایی‌شناسی مانند یک ابزار برای حل کردن مشکلات اخلاقی به کار می‌رود، باعث رشد اخلاقی در جامعه می‌شود. همین امر باعث شده است که تحقیقات اخلاقی بر پایه زیبایی‌شناسی انجام گیرد. زیرا تحقیقات اخلاقی بدون زیبایی‌شناسی، به طور اجتناب ناپذیری به سمت کلیشه‌ای سازی و راه‌های ثابت و نیز رد کردن آن چه مردم واقعاً نیاز دارند، می‌رود.

تجربه حاصل تعامل انسان با محیط پیرامونش است که به صورت چرخه‌ای به طور مداوم و مستمر در حرکت است و موجب تغییر وضعیت و نهایتاً کسب تجربه می‌شود (Dewey, 1900). دیویی عبارت «تجربه» را از «تجربه زیبایی‌شناسی» متمایز ساخت و آن را مترادف با مرحله اولیه تجربه زیبایی‌شناسی دانست. یک تجربه، قابل یادآوری، رضایت بخش و لذت بخش است که چشمان ما را باز می‌کند و راهی را که ما درک می‌کنیم، هموار می‌سازد. همچنین یک امر یکپارچه، جمع‌وجور شده، کامل و تاسرحد رشد است. بنابراین، به نهایت رشد رسیدن، کیفیت متمایز کننده و خود کفایی، ویژگی منحصر به فرد و اصلی یک تجربه‌اند. دیویی همچنین ادعا می‌کند که یک تجربه، متشکل از وحدت ارگانیکی اجزا وابسته بهم است. تجربه زیبایی‌شناسی از درون یک تجربه رشد می‌یابد و کامل می‌شود. بنابراین، نیروی ذهنی درگیر در تجربه زیبایی‌شناسی روشن‌تر و شدیدتر از نیروی ذهنی درگیر در یک تجربه عادی است.

منجر به تجربه اخلاق می‌شود و این تجربه اخلاقی پاسخی به تقاضای احساس شده در موقعیت‌های محسوس است (Mou, 2001).

زیبایی‌شناسی از نظر دیویی تجربه‌ای است کامل، عالی، پربار و همراه با شور و حرارت در برابر نیازها و اهداف اساسی در سراسر زندگی است. دیویی شدیداً به دوگانگی اندیشه عقل‌گرایان به ویژه - پیرامون موضوعاتی چون اخلاق، هنر و زندگی عادی - انتقاد داشت. وی معتقد بود که انسان نیاز به بازیافتن خویش دارد و این امر از طریق زیبایی‌شناسی که همواره با پردازش‌های عادی زندگی تداوم دارد انجام می‌شود (Dewey, 1980). در واقع زیبایی‌شناسی نه تنها خللی در حوزه شناختی ایجاد نمی‌کند، بلکه منجر به شناخت کامل می‌شود. به بیان دیگر، زیبایی‌شناسی، تدریجی، پراکنده و مبهم نیست، بلکه تجربه‌ای عادی است که می‌تواند منجر به اتحاد شناخت از طریق درهم آمیختن سازه‌های متمایزی مانند عقل و روح، شادمانی و سودمندی، معنا و هدف، پویایی‌ها و وحدت شود. در حقیقت «شناخت زیبایی‌شناسی، شناخت حقیقت است» (Dewey, 1980).

(Wong 2007) با توصیف اتفاقات روزمره زندگی، خاطر نشان می‌سازد که همه انسان‌ها هر چند وقت یکبار تجربه‌های زیبایی‌شناسانه دارند. از نظر او، عمیق‌ترین تجربه زندگی، با کیفیتی ورای کنترل و عقلانیت ارتباط دارد و این حقیقت بسیار مهم است. دیویی خواهان این بود که شناخت‌هایی نظیر شناخت‌های ملموس و واقعی در محیط اجتماعی و طبیعی و سرشار از شور و خلاقیت به دست آورد. به زعم وی، هنر، هنرمند و جامعه سه تافته جدابافته نیستند، بلکه وجود و بروز هر یک وابسته به دیگری است. از نظر دیویی، هنر نه تنها یک حس فوق‌العاده و ساکن نیست بلکه یک تعادل پویاست، که از روزمرگی و موقعیت‌های آشفته دوری می‌کند (Alexander, 1987). این درحالی است که عقل‌گرایان به این امر تمایل دارند که موقعیت‌های اصلی زندگی را که منجر به تجربه‌های اصلی زندگی می‌شود، کم‌اهمیت جلوه دهند.

برخی اوقات ساده‌انگاری در مورد شرایط و موقعیت‌ها، انسان را به سوی روزمرگی یا کلیشه‌ای شدن می‌کشاند. برای دوری از این امر، هنر و توجه به عوامل زیبایی‌شناسی

آنها، روابط میان آنها و روابط میان کل یک مفهوم با سایر مفاهیم مورد کاوش قرار گیرد (Bagheri, 2009) منطق این شیوه آن است که یک کلمه می‌تواند معنای مختلفی داشته باشد و باید برحسب بافت جمله‌هایی که دربر گرفته، مورد توجه قرار گیرد. (Bagheri, 2011). این شیوه در بردارنده توصیف و تحلیل است. ابتدا به توصیف دقیق مفاهیم و ویژگی‌های موجود در آن می‌پردازد، سپس به تحلیل آن مفاهیم و روابط بین آنها پرداخته که حاصل آن دستیابی به جغرافیای منطقی مفاهیم و نهایتاً دستیابی به پاسخی برای سؤالات پژوهش است.

### یافته‌های پژوهش

دیوبی تجربه زیبایی‌شناسی را به صورت یک نظریه شناخت طبیعت ارائه کرد و با قرار دادن معنا در روند تجربه که بدون دخالت انسان در محیط اطرافش نمی‌تواند به وجود آید، زمینه شناخت مجسم را با حمایت از تجربه حسی حرکتی و عواطف در تربیت فراهم نمود. برخورد وی با تجربه زیبایی‌شناسی تنها یک برخورد سنتی و سطحی از هنر نیست. بلکه وی در پی نشان دادن این امر است که هنرهای زیبا نمونه آشکاری از این نوع تجربه هستند و تمام آن را دربر نمی‌گیرد. دیوبی تصدیق کرد که آثار هنری احتمالاً نیرومندترین و آماده‌ترین منبع تجربه شناسی باشند که تعمداً برای اصلاح و تشدید تجربه دریافت کننده به روش‌های مختلف ایجاد شده‌اند (Granger, 2006).

در درک و تعریف مفهوم تجربه زیبایی‌شناسی مشکلات آشکاری وجود دارد و نیاز است که با یک رویکرد تحلیلی به آن پرداخته شود. لذا به استخراج مؤلفه‌های این تجربه پرداخته می‌شود.

#### ۱ - وحدت و انسجام (Unity)

اولین ویژگی تجربه زیبایی‌شناسی وحدت و انسجام است که هم‌زمان تجربه نامنظم را به گونه‌ای منظم به یک تجربه تبدیل می‌کنند: «چیزی که یک تجربه را به تجربه زیبایی‌شناسی تبدیل می‌کند دگرگون کردن ثبات و هیجانات (که لازمه تغییرند) به نحوی است که در نهایت منجر به ترکیب رضایت مندانه می‌شود». وی حرکت به

تجربه زیبایی‌شناسی تجربه ایی است که دارای کیفیت زیباشناختی است. درحالی که که یک تجربه است ولی متمایز از آن است از این جهت که با تأمل یا تعهد پرورش داده می‌شود.

همانند دیدگاه زیبایی‌شناسی، نظریه اخلاقی دیوبی نیز مصلحت‌گرا، منحصر به فرد و دقیق است. از نقطه نظر انتزاعات سرسخت تئوری‌های اخلاقی، اخلاقیات مصلحت‌گرا «به تجربه زندگی عادی موجودات ذاتاً اجتماعی و تاریخی برمی‌گردد» (Fesmire, 2003). دیوبی اعتقاد دارد که هنر دارای یک عملکرد اخلاقی است. هنر تنها پیام رسان اخلاقی نیست، بلکه به منظور آموزش و پرورش انسان‌هاست، این که چگونه احساسات خود را به کار گیرند، حذف تعصبات، از بین بردن پرده و حجاب ناشی از آداب و رسوم ایجاد شده و نهایتاً قدرت درک را به حدکمال می‌رساند (Kim, 2009). گرچه محققان به زیبایی‌شناسی مصلحت‌گرای دیوبی علاقمند شده‌اند، بسیاری از آنها بر مسائل اصلی اخلاقیات وی مانند تخیل، ژرف اندیشی اخلاقی، و بازنگری چشمگیر تأکید می‌ورزند (Fesmire, 2003). به اعتقاد کوهن، دیوبی اساساً اخلاق گراست و فلسفه را به عنوان وسیله‌ای برای بهبود وضع اجتماعی تلقی می‌کند (Bagheri, 1998). شاید یکی از دلایل مهمی که وی بیشتر از فلسفه بر تعلیم و تربیت اثر گذاشته، همین امر است.

به دلیل اهمیت نظریه تجربه زیبایی‌شناسی دیوبی و ناشناخته ماندن آن در تعلیم و تربیت، مقاله حاضر به دنبال این هدف است که به معرفی و تحلیل نظریه تجربه زیبایی‌شناسی دیوبی و مؤلفه‌های آن پرداخته، تلاش بر این است که نقش این نوع تجربه در تربیت شناسایی شود. لذا در پی پاسخ‌گویی به این سؤالات است که تجربه زیبایی‌شناسی دیوبی چیست، چه مؤلفه‌هایی را شامل می‌شود و رابطه این مؤلفه‌ها با تعلیم و تربیت چگونه است؟

### روش پژوهش

پژوهش حاضر به شیوه تحلیل مفهومی انجام شده است. بدین صورت که در آن مفاهیم تجربه، زیباشناسی و مؤلفه‌های آن مورد تحلیل قرار گرفته است تا عناصر معنایی

آغاز یک رابطه شناختی و معرفتی نیست. زمانی که دچار هیجان می‌شویم، بلافاصله از آن آگاه نمی‌شویم. وحدت کیفی قبل از این که از نظر شناختی مشخص گردد احساس می‌شود. لذا ابتدا جستجو و کندوکاو در یک موقعیت کیفی وصف ناپذیر که مبهم است آغاز می‌شود. استدلال وی چنین است: «ما آن می‌شویم که دوست داریم» به این تعبیر که هرچه درصد تملک بر آن هستیم، برفکر، احساس و عمل ما تأثیرگذار است.

### ۳- احساس (emotion)

احساس در نظریه دیویی جایگاه بسیار مهمی دارد. احساس یکی از سازه‌های مهمی است که منجر به آمیختن تجربه اخلاقی به تجربه زیبایی‌شناسی می‌شود. احساس در کنش متقابل فرد با محیط نقش مهمی ایفا می‌کند. احساس یک ویژگی ذاتی و طبیعی انسان است که بر ارتباطات وی نفوذ دارد. در حقیقت انسان با احساس، نوآوری و خلاقیت اجتماعی را می‌آفریند. این احساسات نه تنها عناصر تعیین کننده در خلق آثار هنری هستند، بلکه در درک رفتار و موقعیت انسان‌ها نیز حیاتی‌اند. دیویی معتقد است که احساسات و تفکرات جدایی ناپذیرند. این احساس است که عقاید را با یکدیگر پیوند می‌دهد. هیچ حقیقت نابی بدون حضور یا تجسم احساسات افراد به وجود نمی‌آید؛ احساساتی از جمله لذت، همدردی، غمگینی، نگرانی، اضطراب، نفرت، ترس، آرزو، نیاز، امید، عصبانیت و ... . چنین احساساتی به قدری در اعمال و تفکرات آدمی مرسوم است که از آن به عنوان نیروی حرکت دهنده یاد می‌شود (Dewey, 1932). در واقع احساسات، حقایق و تجربیات جداگانه و منفرد را به شکل یک واحد کلی و کیفی در می‌آورد.

### ۴- ابراز (expression)

ابراز فقط یک تخلیه نارس احساسات یا انرژی‌های رها شده نیست (Dewey, 1980)، بلکه بیشتر فرایندی از کنکاش درونی بر تعاملات فردی - محیطی است. و همراه با خواهش‌ها و هوس‌ها به تکمیل نیازها و رفع نواقص می‌پردازند. ابراز یک تلاش ذهنی و یک تجربه زیبایی‌شناسی است که اصرار به این دارد که افراد تعمداً به جستجوی معانی خارج از ناکامی‌ها، پریشانی‌ها، ناراحتی‌های

جانب انعقاد تجربه را نقطه مقابل سکون می‌داند (Dewey, 1980).

دیویی بیان می‌کند که تجربه‌ای که با همه وضوح، انسجام و سرزندگی‌اش به ظهور می‌رسد، آن تجربه غالباً سازگار و مطابق با وضعیت خاصی است. در واقع، هر تجربه‌ای که اساساً تجربه‌ای خاص به شمار آید تا جریانی مستمر و فاقد صورت، واجد چنان کیفیات زیباشناسانه‌ای است که موجب وحدت یافتن آن می‌شوند. از نظر دیویی «دشمنان زیبایی‌شناسی نه امور عملی‌اند و نه امور عقلانی. بلکه ابتذال و یکنواختی از دشمنان آن به شمار می‌آیند» (Dewey, 1980). بنابراین از نظر وی هیچ نوع تجربه‌ای وحدت و انسجام نمی‌یابد مگر این که کیفیت زیباشناختی داشته باشد و از یکپارچگی درونی و نظم برخوردار باشد. این موجب اتحاد تجربه‌های فکری و هیجانی شده، آن را از تجربه‌های معمولی متفاوت می‌سازد.

### ۲- خودآگاهی کیفی (Qualitative self-awareness)

همان طور که از مفهوم تجربه برآمد، چرخه تعامل با محیط به طور مداوم در حرکت است و همان موجب خودآگاهی انسان می‌شود، زیرا وی از مقاصدش آگاه می‌شود. در واقع هیجان نشانه آگاهانه نوعی گسست میان عوامل درونی و بیرونی است و همین امر تأمل انسان را برمی‌انگیزد و موجب خودآگاهی درونی و کیفی انسان می‌شود (Dewey, 1980). از این ویژگی تحت عنوان کیفیت بی واسطه (Qualitative Immediacy) نیز یاد می‌شود (Kim, 2009). بدین معنی که انسان‌ها تحت برخی از شرایط خاص، از احساسات و پاسخ‌های احساسی خود، آگاهی کیفی دارند که به آن احساسات آگاهانه می‌گویند. در واقع اولین رابطه انسان با واقعیات، به صورت تجربه کیفی نمود می‌یابد. تجربه کیفی، تجربه‌ای نیست که بلافاصله با فرایند کندوکاو مداخله گرانه و بررسی‌های موجود و از پیش الهام شده همراه باشد، بلکه یک تجربه اولیه و بدون واسطه است (Dewey, 1980). در واقع تجربه کیفی موجب خودآگاهی کیفی می‌شود. (Garrison 1997) بر این نظر دیویی صحه می‌گذارد که رابطه اولیه ما با واقعیت پیشینی، بلافاصله و زیباشناسانه است. این رابطه از

این تخیلات، یا معانی، در ماده‌ای تجسم می‌یابند و همین واقعیت است که چیزی را می‌سازد که دیویی آن را «خصیصه خاص همه تجاربی می‌نامد که دقیقاً و مشخصاً زیباشناسانه است» (Dewey, 1980). اثر هنری با بیان معانی‌ای که از عالم خیال برآمده‌اند، تجربه بلافصل و مستقیم را بسط و تفصیل می‌دهد. تخیل به عنوان یک عنصر مهم تجربه زیباشناسی، جایگزین‌های ممکن را برای اعمال، در یک زمینه منتخب از فعالیت در حال انجام، مورد بررسی قرار می‌دهد و امکان جستجو برای ایده‌هایی را فراهم می‌آورد که می‌تواند این موقعیت را بازسازی کند و برای روش‌های عادی در تفسیر و تعبیر چیزها جایگزین‌هایی را پیشنهاد کند. از طریق زیباشناسی، می‌توان به اهمیت تخیل به صورت تغییر جهان از طریق عمل دست یافت. ابعاد هستی‌شناختی واقعیت، احتمالی است و این زمینه‌ایی است که در آن عمل احساس را می‌سازد (Alexander, 1987). درواقع تخیل این امکان را فراهم می‌سازد که به احتمالات نامتناهی و خردورزی دست یافته و بشر را قادر می‌سازد تا فراتر از قوانین یا هنجارهای اجتماع معاصر فکر کند و موقعیت کنونی‌اش را تحقق بخشد.

تخیل چگونه عمل می‌کند؟ در ابتدا، تصور و خیال، در زمینه ظهور می‌یابد و اطلاعات مورد نیاز را جستجو می‌کند. اطلاعاتی که عاطفی و همدلانه باشد. (Garrison 1997) می‌نویسد: «همان‌گونه که نیازها، تمایلات و خواهش‌ها، دلوپسی‌ها، نگرانی‌ها و علایق دیگران درک می‌شود، همان‌گونه هم آموزش داده می‌شود و مشخص می‌گردد» (P 96). در واقع تخیل در یک زمینه انتخابی احتمالات را کندوکاو می‌کند، آنها را به یک طرح و نقشه عمل تبدیل می‌کند و مهمتر این که امکان بازسازی موقعیت‌ها را از طریق ایده‌ها فراهم می‌سازد. بدین وسیله تخیل ممکن است انسان را به انجام کارها رهنمون شود و منجر به تبدیل و تغییر در درک اخلاقی و معنایی خود، دیگران، مؤسسات و فرهنگ‌ها شود و شرایط انتقاد اندیشمندان به منظور ایجاد تغییرات بی‌پیرایه و معقول را فراهم کند. همچنین، تخیل این امکان را ایجاد می‌کند که احتمالات آینده را در واقعیات حال، آشکار و حقیقت را بازسازی کنیم.

احساسی، تحریک و شادی می‌پردازند. «احساس لازم بیان است» (Dewey, 1980). زمانی که یک فرد هنرمند یا عامل اخلاقی با احساسات روبه‌رو می‌شود، اطلاعات و وقایع محیطی که در آن قرار دارد تحریک می‌شود، در نتیجه این فرد در قلب و ذهن خود احساس بی‌تابی و هیجان می‌کند. این احساسات که توسط حواس ظاهری فرد به حرکت در می‌آید به قدری قوی‌اند که پس از مدت زمان کوتاهی که شکل گرفتند نیاز به خارج شدن به شیوه‌ای دقیق دارند تا بتواند فشارهای درونی را رها کند. در این حالت هنرمند محتوای احساسی‌اش را از طریق خلق یک اثر هنری ابراز می‌کند. عامل اخلاقی نیز نگرانی‌ها و ملاحظات اخلاقی‌اش را در مورد موضوعات خاص از طریق فکرکردن، نوشتن، صحبت کردن، نقش بازی کردن یا رویکردازی ذهنی ابراز می‌کند. این تفکر ابراز شده مبتنی بر احساسات، یک فرایند ساده تخلیه احساسات نیست. زیرا احساسات جاری بدون کنترل، تراکم و پاسخ به نیازهای معین و پیامدها ابراز نمی‌شوند ولی موجب تخلیه آنها می‌شود (Dewey, 1980). وی محتوای بیانگر را به انفجار کوه آتشفشان تشبیه می‌کند که به صورت خلق یک اثر هنری نمایانگر می‌شود و از طریق مشاهده، مکالمه و تصور احساسات متجلی می‌شود. این فشردن و آمیختن احساس و اطلاعات در یک تجربه کامل برای یک هدف معین، این بخش از نظریه دیویی را با نظریه احساس‌گرایان پیوند می‌دهد.

##### ۵ - تخیل (Imaginationess)

«تجربه زیبایی‌شناسی از نظر دیویی، تخیلی است» (۱۹۸۰). استدلال وی این است که تمام تجربه آگاهانه ما، دارای نوعی کیفیت تخیلی است و می‌افزاید تنها از طریق تخیل است که معنا افاده می‌شود. این به خاطر آن است که تفاوت بین تجربه زیبایی‌شناسی و تجربه معمولی در تسلط نسبی عنصر تخیل نهفته است. تخیل در تجربه زیبایی‌شناسی مسلط است و آن عبارت است از «انطباق آگاهانه امر قدیم و جدید» (Dewey, 1980). به محض آن که معانی برخاسته از چیزی در زمان حال در همان زمان متجسم نشوند، موضوعی موهوم و رویایی را شکل می‌دهند، عواطف و هیجانات به این معانی الصاق می‌شوند و بدین جهت غیر واقعی و خیالی جلوه می‌کنند. اما در آثار هنری

خواستن همراه است. مانند دانش‌های اخلاقی که با تجربیات زیبایی‌شناسی مورد شناسایی و داوری قرار می‌گیرند. با توجه به حیطه‌های مختلف معرفت، دیویی به دنبال یافتن روش تحقیق مؤثری در تربیت اخلاقی بود که تأثیر کاربردی داشته باشد و در نهایت تجربه زیبایی‌شناسی را مطرح کرد. زیرا دیویی همه معانی را به صورت عملی و با توجه به پیامد آن در نظر داشت. به همین خاطر علم اخلاق دیویی، نتیجه باوری است (Noddingz, 1998). یعنی یک عمل مطابق با نتایجی که به بار می‌آورد، از جهت اخلاقی، مورد پسند قرار می‌گیرد یا نمی‌گیرد و لذا در نظریه اخلاق خود به مسؤلیت پذیر بودن تأکید دارد.

دیویی با طرح نظریه تجربه زیبایی‌شناسی در تربیت، اکثر نظریه‌های سنتی تربیت را مورد انتقاد قرار داد. نظریه‌هایی که تماماً بر حیطه‌های شناختی دانش‌آموزان تأکید می‌کردند و در واقع تک بعدی بودند و به سایر حیطه‌های انسان بی توجه بودند. دیویی با تأکید بر نقش هنر در زندگی، زندگی اجتماعی را معنادار و هدفمند می‌سازد. هنر، احساسات را تحت تأثیر قرار می‌دهد و با تلفیق عقل و احساس می‌تواند منجر به تغییر در جهان شود. فعالیت‌های هنری حقیقی، صرفاً احساسات یا تخیلاتی محض برای تحریک خیال پردازی‌های نامتعارف یا دلخوشی عاطفی نیستند، بلکه با تغییرات اساسی در پدیده‌ها همراه‌اند و به همین سبب در فرایند تربیت باید به این توانمندی انسان توجه شود. دیویی در تعلیم و تربیت از جدایی و بی‌اعتنایی دوجانبه انسان عملی و انسان نظری انتقاد می‌کند و لازمه تربیت اخلاقی انسان را وحدت انسان نظری و عملی می‌داند و این از طریق تجربه زیبایی‌شناسی امکان پذیر است (Dewey, 1916).

درک که روش معنا بخشیدن به جهان است، در قالب تجسم ظهور می‌یابد. زیرا توانایی معنا بخشی، تجسم بخشی است و زیبایی‌شناسی برای معنا بخشیدن به جهان بر مبنای ظرفیت‌های حسی - حرکتی عمل می‌کنند. متعاقباً، دانش به دست آمده از طریق تجربه زیباشناختی صرفاً قوانین یا فضیلت‌های انتقال یافته یا حفظ شده نیست بلکه یک دانش زنده و پویا است. قضاوت اخلاقی و شخصی مناسب و مطابق با بهره‌گیری از عقل در موقعیت‌های مختلف است. این

تجسم در مورد شرایط تعامل رضایت بخش قوای انسان است. منظور از جسم، جسمی زنده، دارای احساس و همراه با هدف است، نه یک جسد یا گوشت و استخوانی صرفاً فیزیکی. دیویی (1929)، جسم و ذهن را به صورت وحدتی ضروری تجلیل می‌کند. او استدلال می‌کند که زندگی ذهنی متکی بر جسم، با قدرت برتر عقل و منطق منطبق می‌شود و نیز استدلال می‌کند که ذهن، از اعمال اساسی و پایه‌تر فیزیکی و روان‌شناختی جسم متجلی می‌شود. وی اصرار دارد که عوامل بیولوژیکی، ریشه‌های زیبایی‌شناسی را شکل می‌دهد و حتی تجارب، روحانی‌ترین و معنوی‌ترین هنرهای زیبا و تفکر تصویری را شکل می‌دهد. دیویی (۱۹۸۰) می‌نویسد: «وقتی که تجربه، تجربه زیبایی‌شناسی باشد، چشم و دست صرفاً ابزاری هستند که کل موجودات زنده که کاملاً متحرک و فعال‌اند به واسطه آنها فعالیت می‌کنند».

با این مفاهیم به نظر می‌رسد که تجربه زیبایی‌شناسی به یاری افراد می‌شتابد تا نیازها، تمایلات و خواهش‌های خود و دیگران را درک کنند و به آن پاسخ دهند. در این مسیر مؤلفه‌های این تجربه بسیار دقیق عمل می‌کنند وحدت، انسجام در تجربه‌های افراد ایجاد کرده، از پراکنده گویی در فکر و عمل جلوگیری می‌کند. احساس در کنار خرد به شناخت فرد از خود درون و بیرون کمک می‌کند و تخیل منجر به خلق واقعیت‌های جدید می‌شود. جسم مادی و فیزیکی فرد نیز در مسیر تجربه اندوزی دخالت دارد و این چنین فرد به تجربه زیبایی‌شناسی دست پیدا می‌کند که فراتر از تجربه معمولی است و انسان را به خودآگاهی و دیگرآگاهی واقعی می‌رساند.

دیویی در هستی‌شناسی خود به عامل تغییر در جهان اعتقاد راسخ دارد و هنر را وسیله‌ای برای تغییر جهان معرفی می‌کند (Dewey, 1958). وی معرفت‌های مختلفی را برای ایجاد تغییر معرفی می‌کند که مهمترین آن معرفت علمی و تجربی است که بیشتر برای علوم فیزیکی به کار می‌رود (Dewey, 1900). دانش‌های دیگری هم هستند که به آگاهی و فهم ما از روان خود و دیگران اختصاص دارد و با مفاهیمی چون اعتقاد راسخ داشتن، تصمیم گرفتن و

تصویر ذهنی صورت می‌گیرد و این امر اخلاقی با تجربه بی واسطه دریافت می‌شود. بدین طریق سناریوهای واقعی ضروری برای درک اخلاقی و تصور اخلاقی کامل می‌گردد و در کوتاه مدت شالوده احساسی جهت پیوند گروهی تشکیل می‌شود. حساسیت از ارگانیک و روابط متقابل بین افراد و محیط شان سرچشمه می‌گیرد. در نظر افراد به عنوان آفریننده‌های اجتماع، حساسیت، اشتیاق و آرزومندی برای دانستن موقعیت‌های ذهنی و احساسی افراد با یکدیگر است که اوضاع آنها در رنج‌ها، دردها و امیدها به خوبی موقعیت‌های اجتماعی مربوطه است. حساسیت ایجاد تعادل هنرمندانه بین دو حالت افراط و تفریط احساس است که می‌خواهد عاملان اخلاقی دارای ذهنی باز و دریافت کننده اطلاعات باشند. همچنین تصویر بزرگی از جامعه و معانی زندگی در ذهن داشته باشند. حساسیت مستلزم این است که افراد به انتخاب راهی دست زنند و اطلاعاتی را انتخاب کنند که مطابق چارچوب‌های از پیش تعیین شده باشند. هم‌الگوگیری و هم‌تراکم سازی دشمنان حساسیت‌اند.

#### - همدردی (sympathy)

هدف اصلی تجربه زیبایی‌شناسی، بالابردن درک زیباشناختی انسان است که منجر به ایجاد تعامل همدلانه بین آنها می‌شود. همدردی فرد را برای همکاری با دیگران در مشکلات جامعه آماده می‌سازد. طبق نظر Hoffman، عامل برجسته و عمده در رشد اخلاقی، احساس همدلی (empathy) است که یک انگیزه مثبت و منبع اصلی رفتار اخلاقی است. با در نظر گرفتن تعاریف پیشتر غرب که بیشتر بر درک شناخت ذهنی افراد تأکید داشتند، Hoffman این نوع تأثیرگذاری را رد می‌کند و درک زیبایی‌شناسی را منوط به درک موقعیت دیگران می‌داند تا شناخت ذهن آنان (2000). دیویی در مورد همدردی در تربیت اخلاقی بیان می‌کند: «این همدردی است که فراتر از خود انجام می‌پذیرد و دامنه‌اش را تا آنجا توسعه می‌دهد که در نهایت به همگان نزدیک می‌شود. این همدردی است که پیامدکار را از تحلیل رفتن در محاسبات صرف درامان نگه می‌دارد. ایضاً سازی علایق دیگران و تشویق به این که علایق دیگران با علایق خودمان ارزش برابر دارند، این که خودمان را جای دیگری قرار دهیم، این که چیزها را از

مفهوم مهم است. زیرا هدف تربیت اخلاقی در قرن حاضر کمک به افراد در رشد و توسعه توانایی شان برای انجام قضاوت‌های اخلاقی و مناسب در بیشتر موقعیت‌های مختلف روزمره است که این امر فراتر از پیروی محض از اخلاق است. در خلال این تمرکز ذهنی، تمام آن چیزهایی که دیویی جزعی از تجربه می‌داند، رخ می‌دهد: ۱ - فهم یا دریافتی که ممکن است سخت و دردناک باشد، ۲ - مجذوبیت محض که ممکن است با سرگردانی و هر نوع عواطف توأم باشد، ۳ - بسط دامنه فهم و غنی‌تر شدن معانی (Calinsson, 2010). دیویی معتقد است که ادراک زیباشناختی مستلزم افعالی است قابل قیاس با افعال یک هنرمند خلاق. او دریافت را درتقابل با بازشناخت قرار می‌دهد. این بازشناخت برای چیزی یا شخصی صرفاً نقش اسم را اعمال می‌کند. «شخصی را در خیابان باز می‌شناسیم تا با او احوال پرسی کنیم یا از او فاصله بگیریم، نه آنکه صرفاً چون آنجا بوده او را ببینیم» (Dewey, 1980). اما زمانی که چیزی را به نحو زیباشناختی ادراک می‌کنیم، آن را از حیث دلالت داشتنش بر چیز دیگر نمی‌نگریم، آن را همچون علامت راهنمایی که شاید به تجربه‌ای منجر شود لحاظ نمی‌کنیم، زیرا خود ادراک همان تجربه زیباشناختی است. دیویی می‌گوید: «هرگاه مؤلفه‌های تعیین بخش چیزی که قابلیت تجربه خاص نامیده شدن را دارا باشد به آستانه ادراک منتقل شوند و به سبب وجود خودشان شفاف و بارز گردند، آنگاه یک ابژه به طرز خاص و اصولاً زیباشناسانه و القاکننده لذت خاص ادراک زیباشناختی است» (Dewey, 1980).

نتیجه و کاربرد تجربه زیبایی‌شناسی همراه با مؤلفه‌هایش در تعلیم و تربیت و به ویژه در تربیت اخلاقی بسیار مؤثر است. این کاربرد در دو جنبه نمود می‌یابد: حساسیت و همدردی.

#### - حساسیت (sensitiveness)

حساسیت دربردارنده مفاهیم ویژه‌ای در تربیت است. حساسیت یک عادت اخلاقی تعیین کننده است که به واسطه آن عاملان اخلاقی پاسخ‌گوی نیازهای مردم جامعه‌اند. حساسیت منجر به تقسیم احساسات و نیازهای افراد با یکدیگر می‌شود که از طریق مشاهده، دیالوگ و



ارتباط آن را در تربیت روشن سازد. در این نوشتار ابتدا به مفهوم شناسی پرداخته شد و سپس تجربه زیبایی‌شناسی و مؤلفه‌های آن از نگاه دیویی بیان شد و این که این نوع تجربه چه تأثیری بر تعلیم و تربیت بر جای می‌گذارد. تجربه زیبایی‌شناسی چیزی بیشتر از انجام و درک عمل است، عمل بر دنیا و عمل دنیا بر ما. همچنین نیازمند یک رابطه محتمل الوقوع، منسجم و تکاملی بین این عناصر است. از نظر دیویی، هنر و اخلاقیات جدایی ناپذیرند. در واقع این غیر ممکن است که بتوان تفکرات دیویی در مورد اخلاقیات را بدون درک نقش‌های زیبا شناسانه در تجربه مطالعه و بررسی کرد. لازم به ذکر است که دیویی آشکارا ایده‌هایش در مورد رابطه بین تجربه زیباشناختی و تربیت اخلاقی را ارائه نکرد. آنچه او مستقیماً به آن پرداخت این است که «هنر بیشتر از اخلاقیات، اخلاقی است» (Dewey, 1980). این اظهار نظر ممکن است این طور درک شود که هنری که کیفیت اصلی‌اش تخیلی است بیشتر اخلاقی است تا اخلاقیات و فضایل و بدین ترتیب ممکن است به معنی آن باشد که تربیت اخلاقی از طریق تجربه زیبایی‌شناسی می‌تواند یک حالت مناسب‌تر تربیت اخلاقی باشد تا تربیت اخلاقی فضیلت محور. نظریه اخلاق زیبایی‌شناسی دیویی ایده جدیدی است که محققان با مطالعه آثار وی بدان پی برده‌اند. در واقع اخلاقیات دیویی بر پایه زیباشناسی او بنا شده است. نظریه اخلاقی زیبایی‌شناسی، این را می‌رساند که دیویی واقعاً و در نهایت در پی چه چیزی در تربیت اخلاقی بوده است. مؤلفه‌های زیبایی‌شناسی اخلاق، درون بخش‌های اخلاق و زیبایی‌شناسی هستند. مؤلفه‌های زیبایی‌شناسی اخلاق دیویی را وحدت و انسجام، خودآگاهی کیفی، احساس، ابراز، تخیل و تجسم تشکیل می‌دهد که فصل مشترک تجربه اخلاق و تجربه زیبایی‌شناسی است و در نهایت منجر به حساسیت، و همدردی و افزایش قدرت پیش بینی احتمالات در افراد می‌شود. این امر سبب می‌شود که افراد در روابط اجتماعی خود بر مبنای اخلاق همدلانه عمل کنند و به علایق خود و دیگران احترام بگذارند. حساسیت و همدردی دو قابلیت انسانی هستند که در تصورات اخلاقی دخیل‌اند. هر دو این خصوصیت اخلاقی اجزای اصلی تصورات اخلاقی هستند و متضمن این که

نقطه نظر اهداف و ارزش‌های دیگران مشاهده کنیم، این که ادعاها و مطالبات خودمان را بالاتر از دیگران ندانیم» تماماً روشی مطمئن برای دستیابی عینی به دانش اخلاقی است (۱۹۸۰). دیویی همدردی آگاهانه را خصیصه‌ای صرفاً درجه یک و اعلی در رشد عمومی اخلاق معرفی می‌کند. خودآگاهی کیفی منجر به ایجاد نگرش همدلانه در افراد می‌شود. از نظر وی «همدردی قالب روح بخش قضاوت اخلاقی است» (Dewey, 1932). با وجود آن که دیویی از کلمه همدردی استفاده می‌کند اما به احتمال زیاد منظور وی، همدلی است. از سوی دیگر، همدلی منجر به تربیت شهروندی می‌شود که از ویژگی‌های آن رشد صلاحیت‌های اجتماعی و سیاسی، توجه به تحول و نوآوری به عنوان کلید توسعه، توجه به بالندگی تفکر انتقادی و توجه به ارزش‌های جامعه است (Yarmohamadian and all, 2008). این نوع تربیت باعث می‌شود که افراد شهروندی فعال را به شیوه زیباشناسانه تجربه کنند.

غایت و هدف نهایی تربیت در اعمال ارزشی افراد در زندگی روزمره‌شان واقعیت می‌یابد. چه چیزی انسان را برای عمل اخلاقی ترغیب می‌کند؟ تجربه زیباشناختی چنین انگیزشی را به چندین روش فراهم می‌کند به نحوی که می‌توان از نظر اخلاقی فراتر از درک و قضاوت اخلاقی عمل کرد. ابتدا این امر از طریق خواهش‌ها و خواسته‌ها امکان پذیر است. زیرا ما آن گونه که دوست داریم عمل می‌کنیم. بنابراین تربیت اخلاقی مستلزم در نظر گرفتن نیازهایی است که از آموزش برتر برخوردارند. از آنجایی که هدف تربیت اخلاقی اشتیاق به خوبی‌هاست، لازم است تا نیازها شناسایی و آموزش داده شود. پس چگونه می‌توان اشتیاق به خوبی را پرورش داد؟ دیویی اعتقاد دارد که انسان‌ها دارای شهود به احساس خوبی هستند، بنابراین آنچه نیاز دارند توجه کردن به شهود است.

### بحث و نتیجه‌گیری

زیبایی‌شناسی به عنوان شاخه‌ای از فلسفه به منظور ادراک مسائل زیباشناسی در زندگی به تجربه‌ای اشاره دارد که با انواع دیگر تجربه متفاوت است و آن تجربه زیبایی‌شناسی است. پژوهش حاضر به شیوه تحلیلی درصدد بود تا با تأکید بر مؤلفه‌های تجربه زیبایی‌شناسی، نقش و

یک فرایند صوری و منقطع و عاری از مفهوم زندگی منجر شود.

طبق نظر دیویی، تجربه زیبایی‌شناسی سرانجام تجربه انسان را منسجم و به نهایت رشد می‌رساند. این تجربه شامل احساس، معنا سازی، همدردی و تخیل ورزی است که منجر به ترمیم زندگی انسان و تجربه اخلاقی او می‌شود. بنابراین تجربه زیباشناسانه می‌تواند آموزش پذیران را برای تهذیب و پرورش آماده کند، آن چیزی که نادینگز آن را اخلاق مراقبت نامید (Noddingz, 2002) و این امر در حقیقت تأثیرات وسیع و گسترده‌ای برای جامعه و جهان در مدت‌های طولانی خواهد داشت. در تربیت اخلاقی، به ویژه با نگاه زیباشناسانه به تربیت، نواقص آموزش سنتی، با کمک تجربه‌های اخلاقی ملموس و مفاهیم عینی رو به کاهش می‌رود، و با وارد کردن پایه‌های اخلاق در ساختار آموزش و شیوه های یادگیری، دانش‌آموزان قادر می‌شوند که به یادگیری بهتر، تفکر و تصمیم گیری در شرایط پیچیده زندگی واقعی بپردازند. در این راستا، (Girod, Twyman & wojcikiewicz, 2010)، طی یک برنامه شبه تجربی در تدریس و یادگیری نشان دادند که تجربه زیبایی‌شناسی در برابر امر تدریس و یادگیری در یک چارچوب عقلانی - شناختی قرار دارد. آنان خاطر نشان کردند که تجربه‌های زیبایی‌شناسی موجب می‌شود که دانش‌آموزان جهان را به شکل متفاوتی ببینند و گرایش و هیجان بیشتری برای جهان خارج از مدرسه داشته باشند. همچنین Kelly & Westwood (2010)، با مطالعه نظریه زیبایی‌شناسی دیویی سعی کردند که ترکیبی از مطالعه فلسفی و تجربی از هنرهای ملی و قانونی برای تدریس ارائه دهند و نیز راه‌هایی که موجب می‌شود به تدریج دانش‌آموزان به درک و انسجام فرهنگی برسند و به پیامدهای هنر زیبایی‌شناسی در نسل‌ها و فرهنگ‌های مختلف دست یابند. در حقیقت تربیت اخلاقی با این شیوه، افراد را با فرصت نوآموزی اخلاقیات مبتنی بر ارتباط و مسئولیت پذیری آشنا می‌کند.

نظریه تجربه زیبایی‌شناسی همانند سایر نظریه‌های فلسفی مزایا و معایب خاص خود را دارد که از بحث مقاله حاضر خارج است و در پژوهش جداگانه توسط محقق بدان پرداخته شده است. تنها به ذکر این نکته اکتفا می‌شود که

تصورات به یک سرگردانی ذهنی بی هدف و بی معنا تبدیل نشوند، بلکه هدفمند باشند. حساسیت و همدردی نسبت به درد و رنج دیگر افراد جامعه است که باعث می‌شود افراد خود را در موقعیت دیگر افراد جامعه تصور کنند. به عنوان مثال: یک دانش‌آموز که در یک خانواده متوسط رشد کرده ممکن است قادر به درک آنچه یک کودک فقیر یک خانواده تک والدی با درآمد پایین تجربه کرده است نباشد. فقط از طریق تعامل همراه با احساس دلسوزی و قراردادن خود در جای آن کودک است که فرد قادر به درک دلایل پشت پرده رفتار آن کودک می‌شود. علاوه بر آن، این تصورات همراه با احساس دلسوزی و همدردی نقشی محوری در پیش بینی نتایج رفتار اعمال اخلاقی در تجربه یادگیری دارد. دیویی معتقد است که تصورات اخلاقی دید و نگرش افراد را از یک راه حل ثابت به راه حل‌های متعددی در چند راه زندگی معطوف می‌دارد، مادامی که امتحان کردن تمامی راه‌ها عملاً غیر منطقی است. نتیجه چنین پیش‌بینی‌های ذهنی، افراد را قادر به سنجیدن سناریوهای مختلف می‌کند تا از این طریق بتوانند بهترین و مناسب‌ترین تصمیم و قضاوت اخلاقی را داشته باشند.

به نظر دیویی تربیت زیبایی‌شناختی در وهله اول برای التذاذ دانش‌آموزان، اظهار و پالایش تجربیات انسان است که منجر به رضایت خاطر عاطفی و فردی بیشتری در فراگیران می‌شود. (Uhrmacher, 2009)، در تأیید این نظریه، در مطالعه‌ای به منظور ایجاد فرصت‌هایی برای دانش‌آموزان که به طور زیباشناسانه تجربیات یادگیری کسب شده دارند، با استفاده از نظریه تجربه زیبایی‌شناسی دیویی نشان داد که چنین پایانی دست یافتنی است. وی نشان داد که معلمان می‌توانند با طراحی برنامه‌هایی که شامل ارتباطات، تعهد فعال، تجربه حسی، ژرف اندیشی، پذیرش ریسک و تخیل باشد، تجربیات یادگیری را در دانش‌آموزان افزایش دهند. از طریق تربیت اخلاقی که با تفکر استدلال عملی همراه است، مدارس و دانش‌آموزان به درک اخلاقی والایی نیاز دارند و چنین درکی نیازمند تخیلی شاعرانه و اخلاقی است. بنابراین نادیده گرفتن مؤلفه‌های زیبایی‌شناسی اخلاق در تجربه یادگیری، باعث می‌شود که تلاش‌های یادگیرنده به

Dewey John, (1958), Human Nature and Conduct, Translated by moshfegh hamedani, Tehran: Franklin publishing, 2Edition [Persian].

Dewey, J. (1929). Experience and nature. In J. A. Boylston (Ed.), John Dewey: The later works, Vol. 1. Carbondale and Edwardsville: Southern Illinois University Press.

Dewey, J. (1922), Human Nature and Conduct, New York: Henry Hott & Company.

Dewey, J. (1909), Moral Principles in Education, New York: Houghton Mifflin Company.

Dewey, J. (1916). Democracy and education. In J. A. Boylston (Ed.), John Dewey: The middle works, Vol. 9. Carbondale & Edwardsville: Southern Illinois University Press .

Dewey, J. (1932). Ethics. In J. A. Boylston (Ed.), John Dewey: The later works, Vol7, Carbondale and Edwardsville: Southern Illinois University Press .

Dewey, J. (1980). Art as experience. In J. A. Boylston (Ed.), John Dewey: The later works, Vol10, Carbondale and Edwardsville: Southern Illinois University Press.

Fesmire. S. (2003). John Dewey and moral imagination: Pragmatism in ethics, Bloomington: Indiana University Press.

Girod, M., Twyman. T. & Wojcikiewicz, S. (2010). Teaching and Learning science for transformative, Aesthetic Experience, Journal of Science Teacher Education, Auburn:21,7.801.

Garrison, J. (1997). Dewey and Eros: wisdom and Desire in the Art of Teaching. New York and London: Teachers College, Columbia University.

Granger, D. A. (2006). John Dewey, Robert Pursing, and the Art of Living: Revisioning Aesthetic Education. New York: Palgrave MacMillan.

با آن که دیویی معتقد بود که با معرفت‌های تجربی در علوم و به ویژه تجربه زیبایی‌شناسی در امر تربیت می‌توان به همه معانی به صورت عملی دست یافت، اما این نکته جایی بسی تأمل است. زیرا ممکن است در علوم بتوان به این نوع تجربه دست یافت، اما همه معانی را نمی‌توان به صورت عملی در نظر گرفت. وی همچنین براساس موقعیت فردی و نتایج عملی که به بار می‌آید، داوری می‌کند. در این صورت با تأکید بر نتایج، اخلاق نسبی را به دنبال می‌آورد و ارزش‌های مطلق را نادیده می‌گیرد. این گونه اندیشیدن در باب اخلاقیات، نتایج را جایگزین معیارها می‌کند. در حالی که نتایج تابع موقعیت‌هاست، اما معیارها تابع موقعیت‌ها نیستند (Bagheri, 1998). با این حال تجربه زیبایی‌شناسی اگر به درستی درک شود و شرایط اجرای آن فراهم شود، به عنوان شیوه مؤثر در تعلیم و تربیت قلمداد می‌شود که همراه با رضایتمندی در فراگیران، افزایش دانش مفهومی، یادسپاری حافظه نامنسجم، معناسازی، خلاقیت و نوآوری می‌شود. در حقیقت این تجربه، یک موسیقی دلنشین خودشکوفایی و مشخصه فلسفه تربیتی جان دیویی است.

#### منابع

Alexander, T. M. (1987). John Dewey's theory of art, experience, and nature: The horizons of feeling. Albany: State University of New York Press.

Bagheri Khosro, Ataran Mohamad, (1998), Contemporary Philosophy of Education, Tehran: Soureh, 1Edition [Persian]

Bagheri Khosro, (2009), Introduction to the philosophy of Education of the Islamic Republic of Iran, Tehran: Cultural Academic press, vol1 [Persian].

Bagheri Khosro, (2011), Optimal Model of Education in Iran, Tehran: school publishing [Persian].

Dewey John, (1900). Experience and Education, Translated by akbar mirhasany, Tehran: Centre for Translation and Publication, 1Edition [Persian].

Pappas, G.F. (1997). Dewey's moral theory: experience as method, transaction of Charles S. Pierce society, vol. XXXIII, No 3.

Shusterman, R. (1992/2000). Pragmatist Aesthetics: Living Beauty, rethinking Art. Oxford: Blackwell.

Shayganfar Nader, (2010), Place Museum in John Dewey's aesthetic reflection, Half yearly aesthetic, vol10, No21, pp85-103 [Persian].

Uhrmacher, P.B. (2009). Toward a theory of aesthetic learning experiences, Curriculum Inquiry. New Yourk: vol. 39. Iss. 5; pg.613.

Wong, D. (2007). Beyond Control and Rationality: Dewey, Aesthetics, Motivation, and Educative Experiences. New York Teachers College Record, 109, 1, 192-220.

yarmohammadean Mohammad, froguy Ahmadali, jafari Ebrahim, gholtash Abbas, (2008), Critical Survey of Curriculum Elements in the Progressive and Conservative Citizenship Educational Approaches. vol 1, No (17 and 18) :pp 27-48 [Persian]

URL [http://journals.khuisf.ac.ir/jsre/browse.php?a\\_code=A-10-11-75&slc\\_lang=fa&sid=1](http://journals.khuisf.ac.ir/jsre/browse.php?a_code=A-10-11-75&slc_lang=fa&sid=1)

Zeltner, P.M. (1975). John Dewey's Aesthetic Philosophy. Amsterdam: B.R. Gruner B.V.

Hoffman, M. L. (2000). Empathy and Moral Development: Implications for Caring and Justice. New York: Cambridge University Press.

Hospers, J. (1958). The Problem of Aesthetics in the Encyclopedia of Philosophy by Paul Edwards, (6.)

Jackson, P.W. (1998). John Dewey and the Lessons of Art. New Haven and London: Yale University Press.

Kalynson Dayan (2010), aesthetic experience, translated by Farideh Farnodfar, second edition, Tehran: Academy of Art [Persian].

Kim, J. (2009). John Dewey ,s concept of aesthetic experience: Benefits and application for Moral education, A dissertation of Purdue University for degree of doctor of philosophy, West Lafayette, Indiana.

Kelly, D.S. & Westwood, S.J. & Guzman, D.M. (2010). Deweyan multicultural democracy, Rortian solidarity, and the Popular arts: Krumping into presence. Studies in Philosophy and Education. Boston: 29, 5, 441.

Kupfer, J. (1983). Experience as Art: Aesthetic in Everyday Life. Albany: State University of New York Press.

Lancaster Lane, (1998), Lord of political thought, Translated by Ali Ramin, Tehran: Cultural Academic press, vol3 [Persian.]

MOU, B. (2001). Moral Rules and Moral Experience: a comparative analysis of Dewey and Laozi on morality, Asian Philosophy, 11, 3.

Nakamara, k. (2009). The Significance of Dewey's aesthetics in art education in the age of globalization, Educational Theory. 59(4). Proquest Educational Journals.

Noddings, N. (1998). Philosophy of education. Boulder, CO: West view Press.

Noddings, N. (2002). Educating Moral People: A Caring Alternative to Character Education. New York and London: teachers College Press.